

اول و آخر تویی ما در میان

مروری بر کتاب تاریخ پارچه و نساجی در ایران

● پروین بابایی / p.babaei@tabriziau.ac.ir

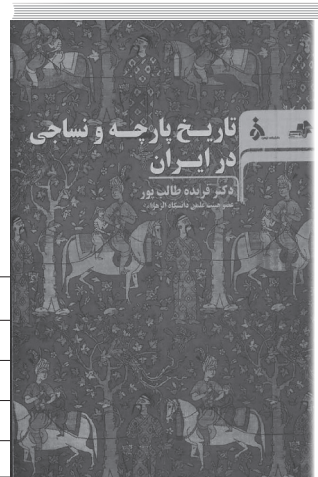
دانشجوی دکتری هنر اسلامی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز

چکیده

رشته طراحی پارچه و لباس یکی از رشته‌های دانشگاهی در گروه هنر است که با وجود گذشت سال‌ها هنوز نتوانسته است جایگاه شایسته‌ای در میان سایر رشته‌های تحصیلی کسب کند. هنوز هم اصحاب هنر این رشته را همچون یک گرایش فرعی از سایر رشته‌های هنری می‌دانند و برای آن جایگاهی پایین‌تر از دیگر شاخه‌های هنر قائل هستند. به تبع این امر، نویسندگان و مؤلفان نیز کمتر به سراغ انتشار کتاب در رشته طراحی پارچه و لباس می‌روند که نتیجه آن کمبود کتاب در این زمینه برای مراجعه دانشجویان و علاقه‌مندان است. فقدان نیروهای آموزش دیده متخصص در سطح تحصیلات تکمیلی در این رشته نیز مزید بر علت شده است که شاهد حداقل کتاب‌های منتشر شده در این حوزه باشیم؛ هر چند روند ارائه کتاب‌های مختلف مربوط به این رشته در سال‌های اخیر شتاب چشمگیری به خود گرفته و چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای برای علاقه‌مندان این رشته در هر سطحی از تحصیلات ترسیم نموده است. در این میان لازم به ذکر است آثار منتشر شده در شاخه تاریخ پوشاک و طراحی لباس از نظر تعداد عنوان به مراتب بیشتر از پارچه است. به این ترتیب هر کتابی که در شاخه طراحی پارچه تألیف می‌شود حکم کیمیا دارد و کتاب تاریخ پارچه و نساجی در ایران، نوشته دکتر فریده طالب‌پور، از این دسته آثار است. در این مقاله برآنیم که ضمن معرفی این کتاب ارزشمند، نقدی نیز بر آن داشته باشیم.

کلیدواژه

پارچه، نساجی، پوشاک، فریده طالب‌پور



■ طالب‌پور فریده. تاریخ پارچه و نساجی در ایران. تهران: دانشگاه الزهرا، مرکب سفید. ۲۴۶ صفحه، قطع: وزیری، ۱۳۹۲، قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۴۵۹-۲۴-۱

مقدمه

دکتر فریده طالب‌پور فارغ‌التحصیل دکتری شیمی نساجی از دانشگاه لیدز انگلستان و دانشیار گروه آموزشی طراحی لباس و چاپ پارچه دانشگاه الزهرا است که تاکنون، آثاری همچون منسوجات سنتی هند (دانشگاه الزهرا، ۱۳۹۱)، اصول تجزیه پارچه و طرح‌های رنگی (دانشگاه الزهرا، ۱۳۸۲)، واژه‌نامه پارچه و لباس (بازتاب، ۱۳۸۵)، و تاریخ پارچه و نساجی در ایران از او منتشر شده است. فریده طالب‌پور از جمله نویسندگان فعال در رشته طراحی پارچه و لباس است که به سهم خود، هم در شناساندن این رشته به هنرجویان و هم در ارائه آثار مختلفی اعم از مقاله، طرح‌های تحقیقاتی و کتاب، در ارتقاء دانش موجود در این زمینه تأثیر به‌سزایی داشته است. کتاب‌های تخصصی مربوط به رشته طراحی پارچه و لباس انگشت شمار هستند و در این میان، جز مواردی اندک، اغلب دقت کافی در تألیف آن‌ها اعمال نشده است.

در میان همین معدود کتاب‌ها نیز، تقریباً هیچ کتاب دیگری که تاریخ پارچه و نساجی ایران را از آغاز مورد مطالعه قرار داده باشد وجود ندارد و کتاب تاریخ پارچه و نساجی در ایران نخستین اثر جامع در این حوزه است. این درحالی است که کتاب‌های متعددی مربوط به تاریخ لباس ایران از نویسندگان مختلف منتشر شده است و آثار مرتبط با لباس، حداقل از نظر تعداد، به مراتب وضعیت بهتری نسبت به پارچه دارند. علت این امر نیز وجود شواهد تصویری بیشتر در زمینه تحولات طرح پوشاک ایرانیان است. اما مطالعه پارچه جز از روی نمونه‌های باقی مانده و آثار مکتوب تقریباً غیرممکن است و تصاویر برجای مانده در طول تاریخ هم چهره چندان واضحی از روند ریسندگی و بافندگی پارچه، و نیز طرح‌ها و نقوش پارچه‌ها ارائه نمی‌دهند.

رشته طراحی پارچه و لباس، علیرغم این‌که به چندین گرایش، از جمله طراحی

لباس، طراحی چاپ، و طراحی بافت پارچه، تقسیم شده است، به دلیل پیوستگی این مقوله‌ها، بهتر آن است که در بررسی پیشینه این موضوع، تمام گرایش‌ها در نظر گرفته شوند. کتاب‌های منتشر شده در رشته طراحی پارچه و لباس را به طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: کتاب‌های دارای رویکرد تاریخی، و کتاب‌های دارای رویکرد فنی و تکنیکی که خود بخش‌های مختلفی از طراحی، ریسندگی، بافت، دوخت، و غیره را شامل می‌شود.

از جمله کتاب‌هایی که تاریخ پارچه و لباس را مورد مطالعه قرار داده‌اند می‌توان از نساجی ایران: نساجی ایران، بافته‌های دوران اسلامی؛ دوره نخستین: اسلام و زمان سلجوقیان، نوشته فیلیس اکرم (Phyllis.Ackerman) با ترجمه زرین دخت صابرشیک (سازمان صنایع دستی ایران، ۱۳۶۱) تاریخچه صنعت نساجی ایران، نوشته مهدی بهشتی‌پور (تهران اکونومیست، ۱۳۴۳)، نگاهی بر پارچه‌بافی در دوران اسلامی، نوشته زهره روح‌فر (سمت، ۱۳۸۰)، طرح‌ها و نقوش لباس‌ها و بافته‌های ساسانی، نوشته محمدرضا ریاضی (گنجینه هنر، ۱۳۸۱)، نساجی سنتی ایران، نوشته حسین یآوری (سوره مهر، ۱۳۹۲). پوشاک در ایران زمین، سری مقالات دانشنامه ایرانیکا زیر نظر احسان یارشاطر (امیرکبیر، ۱۳۸۳)، هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، نوشته مهرآسا غیبی (هیرمند، ۱۳۸۵)، تاریخ لباس ایران، نوشته شبنم رنج‌دوست (جمال هنر، ۱۳۸۸)، تاریخ تحول لباس در ایران، نوشته میرمحمد مشیرپور (کتابفروشی زوار، ۱۳۴۵)، پوشاک باستانی ایران، نوشته جلیل ضیاءپور (اداره کل موزه‌ها و فرهنگ عامه، ۱۳۴۳)، پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش، نوشته جلیل ضیاءپور (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۷)، تاریخچه پوشش سردر ایران، نوشته سهیلا شهشهانی (مدبر، ۱۳۷۴)، اروپایی‌ها و لباس ایرانیان، نوشته سیدحسام‌الدین شریعت‌پناهی (قومس، ۱۳۷۲)، و تاریخ پوشاک ایرانیان، نوشته محمدرضا چیت‌ساز (سمت، ۱۳۷۹)، نام برد.

درباره کتاب

کتاب تاریخ پارچه و نساجی در ایران برای دومین بار در ۱۳۹۳ توسط انتشارات مرکب سپید در ۲۴۴ صفحه و در قطع وزیری به چاپ رسیده است. چاپ نخست این اثر در سال ۱۳۹۲ به بازار کتاب روانه شده بود. این کتاب در ۱۰ فصل تدوین شده است که عبارت‌اند از:

فصل اول: نگاهی اجمالی به تحول ریسندگی، بافندگی و رنگرزی و چاپ پارچه؛

فصل دوم: تاریخچه پارچه‌بافی در ایران؛

فصل سوم: پارچه‌بافی در ایران باستان تا دوره ساسانی؛

فصل چهارم: پارچه و نساجی در دوره ساسانی؛

فصل پنجم: پارچه و نساجی ایران در چهار قرن اولیه اسلامی؛
 فصل ششم: پارچه و نساجی در دوران آل بویه و سلجوقی؛
 فصل هفتم: پارچه و نساجی در دوره مغول و تیموری؛
 فصل هشتم: پارچه و نساجی در دوره صفوی؛
 فصل نهم: پارچه و نساجی در دوره قاجار؛
 فصل دهم: وضعیت پارچه و نساجی از دوره پهلوی به بعد.



آن جا که منابع مربوط به تاریخ پارچه در ایران بسیار محدود و انگشت شمار است، تاریخ پارچه و نساجی در ایران را می توان اثری نسبتاً جامع دانست می تواند به عنوان منبعی برای مطالعه دانشجویان رشته های طراحی پارچه و لباس و نساجی و سایر رشته های هنری مورد استفاده قرار گیرد؛ همچنین به دلیل نثر روان و فارغ از تکلف و موضوع جالب آن حتی برای خوانندگان عمومی نیز می تواند جذاب باشد. اطلاعات مربوط به پارچه و نساجی ایران معمولاً در منابع مختلفی پراکنده هستند و کسانی که بخواهند در این زمینه مطالعاتی داشته باشند ناچار از مراجعه به منابع متعددی هستند. این کتاب تا حد زیادی نیاز به جستجوی منابع را مرتفع ساخته و در کتابنامه آن نیز مراجع مختلفی که خواننده می تواند برای کسب اطلاعات بیشتر به آن ها مراجعه کند آمده است. اما این کتاب نیز در کنار ارزش انکارناشدنی آن اشکالات و نواقصی دارد که امید است در این مجال با داوری منصفانه ای بتوانیم آن اشکالات را بررسی کنیم.

نقد کتاب

این کتاب را می توان از دو منظر صوری و محتوایی مورد نقد قرار داد.

الف) نقد صوری

فصل نخست کتاب به تحول ریسندگی، بافندگی، و رنگرزی و چاپ پارچه اختصاص دارد. این فصل از کتاب علیرغم اطلاعات مفیدی که در اختیار خواننده قرار می دهد، از انسجام کافی برخوردار نیست. متن به صورت تکه هایی مجزا از هم که به طور صحیح تدوین نشده اند، به نظر می رسد و نوعی بی نظمی و شتاب زدگی در آن دیده می شود که متناسب با کتابی که ادعای تاریخی بودن دارد و حداقل عنوان «تاریخ» را داراست نیست.

مهم ترین ضعفی که در آغاز کتاب احساس می شود، وجود نداشتن تصاویر است. البته در پایان کتاب، بخش تصاویر به صورت جداگانه به متن اصلی الحاق شده است، اما از آن جایی که این کتاب مربوط به تاریخ یک صنعت - هنر و درکل، یک کتاب تاریخ هنر است، چنان چه این تصاویر در متن اصلی قرار می گرفتند، به خواننده در فهم

مطالب کمک بیشتری می‌کرد؛ به‌عنوان مثال توضیحات مربوط به ماشین‌های چاپ و تکنیک‌های چاپ دستی بدون تصویر درک‌شدنی نیست.

برخی از عبارات‌ها در جاهای مختلف متن عیناً تکرار شده‌اند؛ مانند این عبارت: «در گیلان و مازندران تقریباً در همهٔ خانه‌ها ابریشم تولید می‌شد. ابریشم خام ایران سه درجه داشت: درجه اول را که بهترین نوع بود «ابریشم»، درجه دوم را «کرک» و درجه سوم را «لاس» می‌نامیدند»، که در صفحات ۱۷۱ و ۱۷۳ عیناً تکرار شده است.

اشکالات نگارشی و دستوری در جای‌جای متن به چشم می‌خورد. همچنین اشکالات تایپی کتاب زیاد است و نشان دقت‌نشدن در ویرایش متن است و این نیز از جمله اشکالات جدی کتاب‌های جدید است. همچنین اسامی لاتین کتاب که عموماً ناآشنا هستند، باید پانویس می‌شدند تا خواننده ارتباط بیشتری با متن برقرار کند که به این امر توجهی نشده است و جز در مورد معدودی از اسامی که لاتین آن داخل پرانتز و به صورت درون‌متنی آمده است سایر نام‌ها و کلمات فراموش شده‌اند. تصاویر پایانی از متن کتاب جدا مانده‌اند و خواننده برای مشاهدهٔ تصاویر باید به متن اصلی رجوع کند و در لابه‌لای سطور، توضیحات لازم را بخواند. به‌علاوه، بیشتر تصاویر توضیحات کافی دربارهٔ زمان، محل نگهداری، نام پارچه یا اثر و غیره را ندارند. کیفیت تصاویر خود مبحث جداگانه‌ای است و یکی از اشکالات عمده کتاب به شمار می‌رود. تصاویر علاوه بر این که سیاه‌وسفید و اغلب کوچک هستند، کیفیت لازم را نیز ندارند. نویسنده بخش دیگری را به کتاب افزوده است که در آن، به‌صورت یک واژه‌نامه، اصطلاحات و نام پارچه‌های مختلف را توضیح داده است. این بخش با وجود مختصربودن می‌تواند برای خوانندگان بسیار مفید باشد. البته نویسنده خود اظهار کرده است اسامی پارچه‌هایی را آورده که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛ اما این بخش نیز اگر به‌صورت واژه‌نامه به متن الحاق نمی‌شد و در پایان هر فصل با ذکر شماره صفحه به متن پیوست می‌شد، ارتباط و اتصال بیشتری با متن اصلی می‌یافت؛ زیرا در این شیوه، خواننده پس از پایان متن اصلی کتاب با اسامی پارچه‌هایی مواجه می‌شود که ممکن است در متن به دست فراموشی سپرده باشد.

ب) نقد محتوایی:

مطالب فصل اول پراکنده است، بدون اتصال معقول رها شده. نویسنده در بیشتر موارد به نقل مطالبی که در منابع مختلف ذکر شده است بسنده کرده و به توضیح و توجیه و آوردن شواهد متقن توجهی نکرده است. به‌طور کلی، در سال‌های اخیر، در کنار روند روبه‌افزایش تألیفات، انتشار کتاب‌های به‌اصطلاح «شتاب‌زده» نیز افزایش یافته است که دو دلیل عمده برای آن می‌توان برشمرد:

- خلأ ناشی از نبود کتاب در برخی حوزه‌ها که یک نیاز فوری را برای انتشار کتاب

ایجاد می‌نماید. در این موارد، به عبارتی دغدغه نویسنده تنها این است که خلأ موجود را به سریع‌ترین شیوه ممکن پر کند.

فضای حاکم بر دانشگاه‌ها و مراکز علمی که افزایش بندهای رزومه را معیاری برای میزان توان علمی افراد قرار می‌دهد و سبب می‌شود در تألیف کتاب‌ها دقت نظر کمتری اعمال شود.

در این کتاب نیز به لحاظ تدوین مطالب و تعمق در متن نوعی شتاب‌زدگی مشاهده می‌شود که به ارزش علمی کتاب لطمه وارد کرده است. نویسنده یا درباره مطالبی که نقل کرده است اظهارنظری نمی‌کند و یا به استدلال‌های سطحی اکتفا می‌نماید؛ مثلاً در صفحه ۱۷، نویسنده درباره علت نام‌گذاری «قلمکار» چنین استدلال می‌کند که اطلاق عنوان قلمکار «به شیوه ابتدایی تولید آن باز می‌گردد که با قلم روی پارچه طرح‌های مورد نظر را نقاشی (به اصطلاح قلم‌گیری) می‌کردند و نقوش مختلفی ایجاد می‌نمودند»، اما منبعی که این موضوع را تأیید کند، ارائه نداده است. در این جا، این استدلال یا از خود نویسنده است که باید به خواننده یادآوری می‌شد، یا از منبعی اخذ شده است که لازم بود که با ارجاع به آن منبع مستند و مستدل می‌شد.



فصل دوم به تاریخچه پارچه‌بافی در ایران می‌پردازد. در مقدمه این فصل می‌خوانیم: برای انگیزه لباس پوشیدن انسان علل دیگری غیر از حفاظت بدن از گرما و سرما می‌توان یافت. قطعاً انسان ابتدایی نسبت به پدیده‌های حیاتی اطراف خود شناختی نداشت و این پدیده‌ها را با نیروهای جادویی و ماوراء طبیعی مربوط می‌دانست. لذا با پوشیدن پوست جانوران به دنبال ایجاد ارتباط معنوی و تسخیر روح آنان بود تا در جنگ و شکار پیروز گردد (ص. ۲۵).

این اظهار نظر اگرچه می‌تواند به عنوان یک فرضیه ضعیف مطرح شود، نمی‌تواند آن‌گونه که نویسنده اظهار می‌کند دلیل قطعی پوشیدن لباس باشد؛ زیرا به نظر می‌رسد پوشاندن بدن به منظور حفاظت مقدم بر سایر دلایل ایجاد پوشاک باشد. باید افزود که در این فصل نیز فقدان تصویر به شدت خودنمایی می‌کند.

فصل سوم به پارچه‌بافی در ایران باستان تا دوره ساسانی می‌پردازد. در صفحه ۳۴، نویسنده به ادوار تاریخی ایران اشاره کرده است که در این کتاب و حداقل در داخل متن اصلی کتاب ضرورتی برای آن وجود ندارد و هیچ‌گونه ارتباط منطقی‌ای با متن ندارد. در صفحه ۴۳ و در همین فصل، نویسنده در بیان علت پیشرفت نکردن پارچه‌بافی در ایران در دوره اشکانی دو علت اصلی را چنین بیان می‌کند:

- ۱- نفوذ تمدن یونان که موجب توقف پیشرفت صنایع در ایران شد؛
- ۲- روحیه جنگجویی پادشاهان اشکانی که به تشویق هنرمندان و تربیت صنعت‌گران اقدام نکردند؛ زیرا پارت‌ها مردمی جنگجو و چادرنشین بودند.

این دو دلیل تأمل برانگیز هستند. این‌که نفوذ تمدن یونان سبب توقف پیشرفت صنایع شده باشد، نمی‌تواند صحت داشته باشد، زیرا مهاجم‌ترین و بدوی‌ترین اقوامی که در طول تاریخ به ایران حمله کرده‌اند خود بعدها منشأ شکوفایی چشمگیری در هنر و فرهنگ و صنایع ایران شدند. تمدن یونان که یک تمدن بزرگ بود به هیچ عنوان نمی‌تواند به خودی خود سبب توقف صنایع و هنر در ایران شده باشد، به خصوص این‌که یونانیان طبعاً به پارچه و بافته‌ها نیاز داشتند. بنابراین دلیلی نداشت در صدد توقیف این صنعت و دیگر صنایع برآیند؛ این درحالی است که حتی نویسنده از یونان با عنوان «تمدن یونان» نام برده است. پس دلیل اول به‌وضوح ردشدنی است.

دلیل دوم که به روحیه جنگجویی اشکانیان اشاره دارد می‌تواند تا حدودی درست باشد. اما بسیار بیش از روحیه جنگجویی که روحیه غالب حکومت‌های مستقر شده در طی تاریخ ایران بوده است شیوه حکومت ملوک الطوایفی و تمرکز نکردن بر قدرت مرکزی است که ناگزیر، وجود نداشتن کارگاه‌های عظیم دولتی و حمایت حکومت مرکزی را در پی داشته و سبب شده است روند تولید پارچه در دوره اشکانی مبهم بماند. همچنین پراکندگی قدرت سبب پراکندگی نیروهای هنری نیز شده است و همین امر مانع از نگاه‌داری از پارچه‌های قیمتی شده و به تبع آن، باقی‌نماندن آثاری از آن دوران را باعث شده است.

البته همه این استدلال‌ها در صورتی معتبر هستند که پیشرفت نکردن نساجی در این دوره را به قطع ببذیریم؛ زیرا دوران حکومت اشکانیان بسیار طولانی بوده و نمی‌توان حکومتی را که حدود چهارصد سال پاییده است، حکومتی نابسامان و بی‌توجه به فرهنگ و هنر قلمداد کرد. به علاوه، پارچه‌هایی که احیاناً از دوره هخامنشی و ساسانی باقی مانده‌اند، عموماً از گورها و مناطقی به دست آمده است که امکان بقا و دوام آوردن پارچه‌ها در آن شرایط بیشتر بوده است؛ این‌گونه نیست که ما از سایر دوره‌ها مقادیر زیادی پارچه در دسترس داشته باشیم و از دوره اشکانیان چیزی برجای نمانده باشد. در این بحث، دست‌کم نگارنده باید به این نکته توجه می‌کرد که قبایل چادرنشین خود از بافندگان بوده‌اند و حداقل برای تأمین مایحتاج خود در فنون ریسندگی و بافندگی مهارت کافی داشته‌اند - که امروزه نیز می‌توان آن را در میان چادرنشینان مشاهده کرد. همچنین باید توجه داشت که قبایل جنگجو و چادرنشین به کالایی که قابل حمل و نقل باشد توجه بیشتری نشان می‌دادند و پارچه یکی از آن کالاهاست. بنابراین باید وجود نداشتن آثار باقی‌مانده از دوره اشکانی را در دلایل دیگری جست.

نویسنده اندکی پس از این مطالب، کمبود منابع نوشتاری و تصویری دوره اشکانی را عامل عدم «امکان قضاوت درباره کم‌وکیف دستگاه‌های بافندگی این دوره» برمی‌شمارد و به این ترتیب استدلال پیشین وی خودبه‌خود نقض می‌شود. از طرفی نویسنده با استناد به برخی منابع عنوان می‌کند که در دوره پارت‌ها، با افتتاح جاده ابریشم دولت پارت از پارچه‌بافی حمایت می‌کرد که خود ناقض دو ادعای قبل است؛ در پایان هم به اجساد پنج زن با لباس‌هایی به سبک اشکانی اشاره دارد که تن پوش آن‌ها اهمیت لباس را در این دوران نشان می‌دهد. بنابراین به‌طور کلی در این فصل نویسنده چهار ادعای متناقض را مطرح کرده است که عبارت‌اند از:

- نفوذ تمدن و فرهنگ یونان باعث رکود نساجی در ایران دوره اشکانی شده است؛
- کمبود منابع مانع قضاوت صحیح درباره وضعیت نساجی دوره اشکانی شده است؛
- با افتتاح جاده ابریشم اشکانیان از پارچه‌بافی حمایت کرده‌اند؛
- شواهد و آثار به دست آمده نشان از اهمیت پارچه‌بافی در آن دوره دارند.

به این ترتیب نگارنده کتاب نتوانسته است پیوستگی و اتحادی بین اظهارات و نقل قول‌هایی که از منابع مختلف گرد آورده است، ایجاد نماید و در این فصل تقریباً تکلیف خواننده با وضعیت پارچه‌بافی و نساجی دوران اشکانی روشن نمی‌شود. در واقع، نگارنده به شیوه‌ای منطقی می‌توانست تمام دلایل طرح شده در منابع گوناگون را تحلیل نماید.

فصل چهارم کتاب به پارچه و نساجی در دوره ساسانی می‌پردازد. در این فصل که در واقع آغاز معرفی نمونه پارچه‌های موجود از دوران ساسانی به بعد است یک اشکال عمده به چشم می‌خورد که همانا ذکر نکردن مبدأ تاریخ‌هایی است که نویسنده در کتاب آورده است.

فصل ششم به پارچه و نساجی در دوران آل بویه و سلجوقی پرداخته است. نگارنده در صفحه ۹۱ کتاب درباره نقش عقاب در پارچه‌های دوره ساسانی سخن گفته است که قبل از اسلام نشان قدرت بوده، اما در دوره اسلامی به مظهر مرگ و نیستی تبدیل شده است. در این جا نیز نویسنده به نقل مطلب اکتفا کرده و نظری به آن نیفزوده است؛ نقصی که در اکثر بخش‌های کتاب به چشم می‌خورد.

نقل قول‌هایی که از آرتور اِپهام پوپ (Arthur Upham Pope) در همین صفحه آمده است نیز مملو از عبارات و اظهار نظرهای احساسی نویسنده (پوپ) است که از اعتبار تاریخی کتاب می‌کاهد. به عنوان مثال «غوطه‌ور بودن فرشته‌های جوان در خیال» یا «طرح غم‌انگیز» عبارت‌هایی احساسی و منطبق بر برداشت بیننده هستند که نمی‌تواند چندان معتبر باشد.



نویسنده در ابتدای این فصل به رکود پارچه‌بافی در قرون اولیه اسلامی اشاره می‌کند، اما در صفحه ۹۲ اظهار می‌دارد که در صدر اسلام پارچه‌بافی پیشرفت چشمگیری داشت که با سخنان پیشین او مبنی بر رکود و یا نزول صنعت پارچه‌بافی در دوران اولیه اسلامی منافات دارد. با وجود این، در همین فصل توضیحاتی که درباره تکنیک‌های بافت پارچه‌های دوره سلجوقی آمده مفصل، دقیق و قابل فهم است و نگارنده با توضیحات پاورقی این بخش را تکمیل کرده است.

فصلنامه نقد کتاب



سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۶۵

فصل هفتم به پارچه و نساجی دوره مغول و تیموری اختصاص دارد. این فصل اطلاعات جامع و مفیدی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد و شاید یکی از دلایل آن استفاده از منابع متنوع‌تر و بهتر باشد.

در فصل هشتم، نویسنده پارچه و نساجی در دوره صفوی را بررسی می‌کند. هرچند آمارهای گمرکی مبنای مناسبی برای کسب اطلاع از کم‌وکیف صادرات و واردات پارچه به‌شمار می‌آیند که دانش معتبرتری نسبت به سایر منابع در اختیار قرار می‌دهد، متأسفانه نگارنده به‌طور گذرا به آن‌ها اشاره کرده است. درکل، این فصل نیز علیرغم ضعف عمده آن، یعنی نبود تصویر در متن کتاب، همانند فصل پیشین به خوبی از عهده ادای مطالب لازم و ضروری برآمده است. اما باز هم اشکالاتی به آن وارد است. از جمله نویسنده در صفحه ۱۴۰ چنین می‌نویسد:

به نظر می‌رسد که در دوره ایلخانان به دلیل ارتباط ایران با چین، نقاشی روی پارچه به سرعت رایج شده و ایرانیان به منظور جلب نظر خوانین مغول دست به ابتکاراتی زدند که از جمله ابداع نقاشی روی پارچه یا پارچه قلمکار بود.

این در حالی است که نویسنده پیش‌تر و در شرح پارچه‌بافی دوران مغول و ایلخانی قلمکار را ابداع چینیان می‌داند.

در فصل نهم، صفحه ۱۵۴ چنین آمده است که «دوره قاجار بدترین دوره در تمام تاریخ ایران برای صنعت نساجی است». این جمله با این شیوه بیان، یک اظهار نظر شخصی درباره پارچه‌بافی ایران است و نمی‌تواند به‌عنوان یک ادعای علمی مطرح شود؛ به‌خصوص که نویسنده در چند سطر بعدی به بافت پارچه‌های مخمل و زری و ترمه و شال در یزد و کاشان و کرمان در دوره فتحعلی‌شاه اشاره کرده است.

نویسنده در بخشی از همین فصل به دلایل تحول صنعت نساجی در دوره قاجار می‌پردازد که وضعیت صنایع، به‌ویژه صنعت پارچه‌بافی، را به خوبی روشن می‌کند، اما برخی از دلایل ذکر شده نادرست و نامناسب به نظر می‌رسند. از جمله، نویسنده

اظهار می‌کند که در این دوره، تجارت فعالیتی دشوار بود و تجار برای حمل و نقل کالا از شتر و قاطر استفاده می‌کردند. نگارنده توجهی به این مسأله نداشته که پیش از قاجار نیز مال‌التجاره به همین شیوه‌ها حمل و نقل می‌شد و نقل قولی را که از لمبتون (Ann Katherine Lambton) در این زمینه آورده است، بی‌چون و چرا به‌عنوان یک دلیل قانع‌کننده پذیرفته است.

همچنین، نویسنده شروع تنزل پارچه‌بافی در ایران را در صفحه ۱۵۱ همین فصل مقارن با ورود اجناس خارجی در دوره قاجار و در ابتدای فصل مربوط به پایان حکومت صفوی دانسته است. در صفحه ۱۵۴ از همین فصل، نویسنده عبارتی را آورده است که هیچ‌گونه ارتباطی به متن ندارد و مشخص نیست که به چه منظور در کتاب آورده شده است:

دوره پادشاهی قاجار در تاریخ ایران از نظر هنر به سه دلیل حائز اهمیت است:
 ۱. تأسیس مدرسه دارالفنون؛ ۲. اعزام نقاشان درباری برای فراگیری فنون جدید؛ ۳. ورود هنر عکاسی که دستاورد سفرهای متعدد شاهان قاجار به اروپا بود. این عوامل موجب بروز تحول بخصوص در پرتره‌نگاری شدند.

فصل پایانی کتاب وضعیت نساجی دوران پهلوی و پس از آن را بررسی می‌کند. شاید بتوان این فصل را کامل‌ترین بخش کتاب دانست. این فصل در آغاز به نقش اقدامات رضاخان در تغییر و تحول سبک پوشش پرداخته و وضعیتی نسبتاً مطلوب را از روند صنعتی شدن پارچه‌بافی در ایران هم‌زمان با آغاز دوره پهلوی ارائه کرده است که به‌زعم نویسنده، علیرغم فقدان نیروی خیره و ساخته‌نشدن ماشین‌آلات مورد نیاز و نبود فرهنگ صنعتی، زمینه اشتغال درصد چشمگیری از نیروی کار کشور را در صنعت نساجی فراهم کرد. اگرچه جنگ جهانی دوم موجب صدمه دیدن صنعت نساجی شد، با پایان جنگ این وضعیت به تدریج بهبود یافت و به تأسیس رشته نساجی در دانشگاه انجامید. نویسنده نساجی در دوره پهلوی را به چهار دوره تقسیم کرده است که تصویر قابل درک و روشنی از تحولات اخیر نساجی ایران ارائه می‌دهد. این دوره‌ها عبارت‌اند از:

- دوره اول: توجه به نساجی از ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱؛
- دوره دوم: جنگ جهانی و رکود تأسیسات نساجی از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۶؛
- دوره سوم: بازگشت تدریجی به حالت عادی از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳؛
- دوره چهارم: توسعه نساجی و افزایش تولید.

در انتهای همین فصل، نویسنده به معضلات صنعت نساجی امروز و عوامل مؤثر بر آن پرداخته است.

در پایان، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که دوران زند و افشار در این کتاب حذف شده‌اند، در حالی که از این دوره‌ها نیز اسناد و مدارکی ولو اندک برای نشان دادن وضعیت نساجی موجود است. کمبود منابع نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای حذف دو دوره مهم تاریخی باشد؛ زیرا افشاریه افغان‌ها را از کشور بیرون راندند و نادر شاه نیز در دوران حکومت کوتاه خود از صنایع حمایت کرد. زندیه نیز در سایه آرامش نسبی حکومت کریم خان آثار هنری چشمگیری بر جای گذاشتند.



نتیجه‌گیری

از آن چه گفته شد چنین برمی‌آید که تألیفات مربوط به پارچه‌بافی هنوز در ابتدای راه قرار دارند و لازم است افرادی که در این زمینه تخصص و قصد تألیف اثری را دارند، اندکی نیز به زمینه تاریخی مسائل بپردازند تا بتوانند تصویری واضح‌تر و پذیرفتنی‌تر از موضوع ارائه نمایند. یک کتاب صرفاً تاریخی ضرورتاً لازم نیست به تحلیل مسائل نیز بپردازد و کار نویسنده تاریخ هم نقد آراء دیگران نیست، اما لازم است اجماعی بین نظرهای مختلف و ادعاهای تاریخی گوناگون ایجاد کند. در غیر این صورت، همچون برخی از قسمت‌های این کتاب، خواننده نخواهد توانست اطلاعات درستی کسب کند و در میان آراء گوناگون بلا تکلیف خواهد ماند.

کتاب تاریخ پارچه و نساجی در ایران در کنار سادگی و مختصر بودن و با وجود اشکالات جدی، گامی مؤثر در تدوین یک تاریخ کلی از تحولات پارچه‌بافی در ایران برداشته است. ●